

یکی برای همه!

موعظه ی جمعه ی سیاه دوم قرننثیان باب ۵ آیات ۱۵ تا ۲۱



آری، او برای همه مُرد تا آنانی که زنده‌اند دیگر برای خود زندگی نکنند، بلکه برای او زیست نمایند که به‌خاطر آنها مُرد و دوباره زنده شد. دیگر ما درباره هیچ‌کس از روی معیارهای انسانی قضاوت نمی‌کنیم، گرچه زمانی ما چنین قضاوتی درباره مسیح داشتیم، ولی دیگر چنین قضاوتی نداریم. کسی که با مسیح متحد است، حیاتی تازه دارد. هر آنچه کهنه بود درگذشت و اینک زندگی نو شروع شده است. اینها همه از طرف خدایی است که به وسیله مسیح، ما را که قبلاً دشمنان او بودیم به دوستان خود تبدیل کرده است و ما را موظف ساخت که به دشمنان دیگر او هم اعلام کنیم که آنها نیز می‌توانند دوستان او بشوند. به عبارت دیگر خدا به جای اینکه گناهان انسان را به حساب آورد، به وسیله مسیح با جهان مصالحه نمود و پیام این مصالحه را به ما سپرده است. پس ما سفیرانی از جانب مسیح هستیم و گویی خدا به وسیله ما شما را می‌خواند. پس ما به عنوان سفیران

مسیح از شما التماس می‌کنیم: با خدا مصالحه کنید. به‌خاطر گناهان ما، خدا او را که مرتکب هیچ گناهی نشده بود گناهکار شناخت، تا به وسیله او ما با هم در برابر خدا نیک شمرده شویم.

یکی برای همه! این موضوع جمعه ی سیاه است. بله! در مورد قربانی شدن عیسی مسیح هیچ گروهی و یا هیچ کسی در کنار او نبودند بلکه او خود را تنها و برای گناهان ما قربانی نمود. عیسی مسیح این کار را تنها انجام داد. و قربانی شدن او به قدری قوی بود که نه تنها برای خود و نه حتی تنها برای دوستان خود و یا نه حتی برای زمان خود بلکه برای همه ی انسانها کافی بود. حقیقتاً برای همه! برای تمام جهان! امروز بار دیگر ما با این فداکاری مواجه می‌شویم. ما درباره ی این عمل شگفت زده می‌شویم و با شور و اشتیاق به سوی عیسی مسیح می‌رویم. ما این معجزه ی روی صلیب را تنها بصورت ناقص می‌توانیم درک کنیم. و حتی اگر ما این معجزه بر روی صلیب را اینگونه متوجه شویم نیز می‌دانیم که: این صلیب تنها به تمام انسانها بستگی ندارد بلکه ما خود نیز جزیی از آن هستیم. من خود در اینجا با تمام گناهانم مواجه شده‌ام و شخصاً برای مصلوب شدن گناهانم دعوت شده‌ام. صلیب عیسی مسیح در شهر جلجتا در اورشلیم. برای من! چگونه می‌توانم این را تصور کنم؟ حتی اگر عیسی مسیح تنها یک بار و در یک زمان مشخص

در تاریخ بشر به صلیب کشیده شده باشد می بینم من که این صلیب هیچگاه ثابت نمی ماند و در تمام جهان در حرکت است. دوباره و دوباره میلیون ها انسان را در بر گرفته و گناهانشان با عیسی مسیح به صلیب کشیده می شوند. میلیون ها ملیت این را متوجه می شوند: در ایران، آلمان، چین، استرالیا، آمریکا و آفریقا که این صلیب ربطی به من دارد. انسان باید آنرا مانند یک قطار تصور کند که آماده در ایستگاه با درب های باز ایستاده و ما در مقابل درب آن قرار داریم. و عیسی مسیح من را دعوت به و رود می کند. من باید با او در این سفر همراه شوم. با او باشم! عیسی مسیح برای من و برای گناهان من مرده است. من از تاریکی به روشنایی و از مرگ به زندگی آورده خواهم شد. طبیعتاً در دنیای ما قطار های دیگری برای سوار شدن وجود دارند. که آنها ما را در واقعیت به حلاکت می رسانند. دنیای ما همانند ایستگاه قطار بزرگی با تعداد زیادی سکوی سوار شدن به قطار با مقاصد مختلف و بها های متفاوت است. سوال اینجا است که من چه قطاری را باید سوار شوم؟ در حال حاضر من برای چه کسی زندگی می کنم؟ در اینجا مثال های زیادی وجود دارند. ما در آنجا می فهمیم که پیشنهادات مختلفی وجود دارند. مدیر یک بانک بزرگ تمام زندگی خود را در معرض خطر قرار می دهد. او همه چیز را قربانی می کند تا بتواند شانس بزرگی برای سوار شدن به قطار را بیاید. تمام زمانش، خانواده اش، اوقات فراغتش حتی بهترین دوستانش را او با میل و رغبت قربانی می کند. تنها به این شکل او به بالا می تواند صعود کند. اما هر چیز که به بالا برود باید زمانی دوباره پایین برگردد. همیشه کسانی که سوار می شوند و یا پیاده می شوند وجود دارد. بلاخره جلسه ی سهامداران تشکیل می شود. این مدیر دیگر تمام خدمتش را کرده است. حال باید جای خود را برای فردی جوان تر آماده سازد. او تنها می تواند پس از آن در شرکت های کوچک دیگر به عنوان دستیار کار کند. و ملاقات او با این افراد همانند یک ضربه برای او است. من مرتکب اشتباه شده ام. من تمام زندگی خود را برای چیزی قربانی نموده ام که همانند قطاری اشتباه به مقصدی اشتباه است. من گم شده ام! آیا من اشتباه انتخاب نموده ام؟ آیا سوار قطاری اشتباه شده ام؟ آیا به جایی رسیده ام که من هرگز نمی خواستم به آنجا بروم؟ برخی زندگی خود را برای ورزش قربانی می کنند، برخی برای الکل و مواد مخدر و برخی نیز برای مذهب به صورتی که متحمل به فشار های دردناک قوانین می شوند. زندگی خود را قربانی نمودن! اینها چه اسراف بی معنی است. دقیقاً به این صورت است که شخصی در جهت مخالف ما می رود زیرا سوار قطار اشتباه شده است. و در این صورت او به هیچ چیز دست نخواهد یافت درد و رنج نیز خواهد کشید! موعظه ی امروز ما در این باره است که خداوند با زمین آشتی نموده است. و در اینجا ما در باره ی این بحث می کنیم که یک نفر (عیسی مسیح) خود را برای همه قربانی نموده است. عیسی مسیح تمام وقایع دنیا را می چرخاند. به جای قربانی کردن خود برای اهداف بی معنی او ما را دعوت می کند که در قربانی شدنش سهیم باشیم! او خود را برای ما قربانی نمود. و آنچه در این آشتی اتفاق می افتد همانند این است که قطاری که در جهت اشتباه در حال حرکت بود را به مقصد درست و بر روی سکوی درست باز بر می گرداند. آشتی او با انسانها همانند یک چرخش بزرگ جهان ما است. پیش از آن ما همه گی دشمنان خداوند بوده و در مسیر به سمت تباهی قدم بر می داشتیم. توسط دوستی خداوند با انسان ها به وسیله ی عیسی مسیح جهان در راستای درست خود قرار گرفت. دشمنی انسان و خداوند به پایان رسید. راه رفتن به سمت مرگ کاملاً برعکس شده و به سمت زندگی پیش می رود. تغییر بزرگی که در جمعه ی سیاه اتفاق افتاد را نمی توان تصور کرد. ما تنها در دنیای زمینی می توانیم تصور کنیم که آشتی دادن دو دشمن با یکدیگر چقدر می تواند سخت باشد. هنگامی که بمبی از آسمان افتاد و مردمی مردند شما نمی توانید از آسمانی آفتابی بگویید: حال ما همه می توانیم ناگهانی باهم دوست باشیم و از استرس جنگ بکاهیم. نه! ما از تجربیات خود می دانیم که چه سخت است دو دشمن را باهم آشتی دهیم. دشمنی بین انسان و خداوند چه مقدار است؟ مسیر بین آسمان و جهنم چقدر زیاد است؟ بی مرگ و

زندگی؟ آشتی خداوند و انسان؟ بله این بازی آسانی نبود! این یک مبارزه ی تلخ بسیار بزرگ بود که تا انتها پیش رفت. تا جایی که خداوند می بایست خود را برای ما بفرستد. خود را برای ما قربانی کند! هیچ قربانی ارزش و قدرت این را نداشت که دشمنی میان انسان و خداوند را از بین ببرد.

سوال اینجا است که چرا حتما باید قربانی وجود می داشت؟ خداوندی که آسمان و زمین را با یک کلام آفرید قدرت این را نداشته که این کار را آسان تر انجام دهد؟ چرا خداوند می بایست این مسیر طولانی را توسط عیسی مسیح بر روی صلیب طی می نمود؟ این مسیر تنها هزار سال طول نکشید. این مسیر به ازای جان خداوندمان عیسی مسیح بود. چیزی که ما از این راه طولانی سخت متوجه می شویم این است که گناه و جدایی بین انسان و خداوند چیزی کاملا شخصی است. جدایی انسان از خداوند همانند یک یک حادثه ی کوچک نیست. بلکه حمله ای است به سوی شخص خداوند. به همین دلیل او باید خود این کار را به اتمام می رساند. مساله ی انسانها و گناهانشان مساله ی بسیار مهمی بود. به همین دلیل خود خداوند می بایست وارد عمل می شد و ما را نجات می داد. جدایی بین انسان و خداوند به قدری بود که نمی شد آن را نادیده گرفت. به جای نادیده گرفتن خداوند خود را تهت هر شرایط و عواقب هولناک قرار داد. به مثال قطار باز می گردیم: عیسی مسیح خود وارد قطاری که به سمت اشتباه می رود می شود و آن را از ادامه ی مسیر باز می دارد. تمام این ها زمانی اتفاق افتاد که عیسی مسیح 6 ساعت بر روی صلیب آویزان بود. به طور چشم گیری او گناهان ما را در مقابل چشمانمان نقاشی کرد. به طور چشمگیری او گناهان ما را بر دوش کشید. در اینجا من تنها می توانم ببینم. مهم نیست که برنامه ی زندگی و قطار من به چه سمتی می رود. من به عیسی مسیح خیره شده ام. و کلام خداوند می فرماید: برای تو فرزندم را قربانی نمودم! و هنگامی که به عیسی مسیح می نگریم و به او ایمان داریم تمام گناهانمان توسط مصلوب شدن وی از بین خواهند رفت. مرگ من مرگ او می شود و زندگی او زندگی من. هنگامی که پولس آشتی با عیسی مسیح را در مقابل چشم ما می کشد می خواهد ما را دعوت کند به: با خداوند آشتی کنید! او می خواهد ما در اتفاق جمعه ی سیاه دخیل باشیم. بنابر این در آخر نیز دوباره پالوس ما را تشویق می کند و می گوید:

توسط عیسی مسیح با خداوند آشتی کنید! آمین!